

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم در بحث ادراکات اعتباری مطلبی را که مرحوم آقای طباطبائی فرموده بودند متعرض شدیم، دیگه تقریباً برسانیم به آخر
مطلب ایشان، البته ایشان در آخر یک بحث دیگری دارند که به اصطلاح یک تکراری کردند راجع به اعتبارات که جمع و جوری
کردند، دیگه آن هایش را نمی خوانیم، فعلاً به همین مقدار که خواندیم اکتفا بکنیم

بعد ایشان فرمودند که در این چاپی که من دارم ۲۲۱:

سخن در اعتبار نهی مانند سخنی است که در اعتبار امر گفته شد

چنان چه در امر الزام است، واداشتن است، ایجاد اراده است در باب نهی هم عکس آن است

جز این که اعتبار اولی نهی در باب

ایشان در باب امر اراده گرفتند و توضیحاتش را چون کرارا گفتیم ان شا الله روشن شد که در باب امر نکته را این می دانند که شما
در باب امر ایجاد اراده در طرف می کنید یا به قول آقایان ایجاد داعی یا به تعبیر دیگه غرض ادنی، تعبیر مختلفی دارند، حقیقت امر
این است که شخص پسر شما اراده نداشت آب بیاورد، اراده اولی مال شماست، این اراده حقیقی است، شما آب می خورید، این اراده
را به نحو اعتباری در فرزندتان نقل می دهید، ایجاد اراده در او می کنید این می شود اراده اعتباری، می شود امر، عرض کردیم و بعد
از این هم عرض خواهیم کرد این یک تفسیر برای امر است نه این که کلاً این جور باشد، یک تفسیر امر هم این است که نه ما اضافه
بر این که ایجاد داعی می کنیم در ذمه بچه هم این را قرار می دهیم، چون اعتبار است و اعتبار یک عرض عریضی دارد انحاء
مختلف اعتبار می شود تصور کرد، یک مطلبی را من کرارا در این چند روزه هی می گفتم این را باز یک توضیح دیگه بدهم، عرض
کردیم در امور اعتباری نکته اساسیش این است که ما یک امر حقیقی داریم، یک جایی هم فرض می کنیم که نیست، واقعا نیست،

می خواهیم آن امر حقیقی را اعتبارا در آن جا قرار بدهیم، این می شود اعتبار، اعتبار این است و عرض کردیم این نبود و این نیست که می گوییم دو جور است، یک دفعه نیست واقعی است، یک دفعه نیست علمی است، جهل ماست، در هر دو اعتبار معنا دارد، فقط اگر در نیست واقعا نیست در این جا به دو نحو یا اعتبار ادبی است مثلا می گوییم شیر آمد، آن که واقعا شیر نیست، ما آن را به اعتبار شیر می کنیم، این در اعتبارات ادبی بیشتر جنبه های رفتاری مطرح است مثلا طرف بترسد، شوق پیدا بکند، ذوق پیدا بکند، کاری را انجام بدهد، کاری را انجام ندهد، نفرت پیدا بکند، از یک کاری نفرت پیدا بکند، به یک کاری ...، غالبا در اعتبارات ادبی این است، جنبه های رفتاری دارد و یا اعتبار قانونی است، در اعتبار قانونی یک مجموعه ای است که دارای آثار خاص خودش است مثلا فرض کنید همان قانونی که عرض کردم در بعضی از کشور ها که کسی از اول رانندگیش تا چهل سال بعد هم یک تخلف رانندگی کرده باشد می گویند این مجرم سیاسی است حق ندارد مثلا وزیر بشود، یعنی یک تخلف کوچک هم منشا این می شود که آن را جرم سیاسی حساب بکنند که وزیر نشود، با این که خب تخلف کرده فرض کنید پولی بوده، زندانی بوده، هر کیفری هم بوده آن کیفر را هم انجام داده، چهل سال قبل هم بوده، این ممکن است اعتبار است دیگه، نحوی اعتبار است، وجود، حرمت، استحباب، این ها همه انحای اعتبارات است، صحت، فساد و ملکیت، همه این ها انحای اعتباراتی است که نیست و اما هست می شود با اعتبار اما یک سنخ اعتبارات نه این که نیست، نمی دانیم، صورت جهل است، آن جا هم می تواند جعل اعتبار بکند، این را اصطلاحا ما احکام ظاهری می گوییم، فرقی با اولیه این است، این را اصطلاحا توش جعل هست مثلا ما نمی دانیم آیا زید مالک هست یا نه اما می بینیم الان ایشان ده روزه این جا می آید این عبا را هم پوشیده، تصرف را می بینیم، این حقیقی است، آن امری را که نمی دانیم ملکیت است که آیا مالک است یا نه، آنی که اعتبار کردیم می گوییم شما که نمی دانید، ببینید نمی دانید پس بگو مالک است و إلا اگر دانستی که مالک است که نمی خواهد بگویی بگو مالک است، دانستی هم مالک نیست نمی شود بگوییم که مالک نیست، لذا خوب دقت بکنید در احکام ظاهریه اعتبار به این لحاظ است، به لحاظ جهل است، در قوانین و اعتبارات ادبی و اعتبارات قانونی به لحاظ واقع است نه به لحاظ جهل، زید واقعا اراده آب آوردن ندارد اما اگر فرض کردیم شما یقین دارید بچه بلند شد برود آب بیاورد، آب زیادی هم می

خواهد بیاورد بیش از این که شما بخواهید بخورید دیگه آن جا گفتند اصلا امر کردن لغو است، مثل تحصیل حاصل است، تحصیل ما هو الحاصل بالتکوین، تحصیل او بالتعبد، این دیگه از آن هم بدتر است پس من وقتی می گویم در امور اعتباری این مرادم است، آن وقت در باب جهل چون جهل است آن جا هم چون اعتبار است نحوه اعتبار فرق می کند. لذا گاهی اوقات اعتبار می کند و گاهی اوقات هم اعتبار نمی کند همان مثال تصرف، ببینید می گوید اگر دیدی تصرف می کند من می گویم او مالک است، باهاش اعتبار ملک، اگر فوت کرد از ارث برده می شود، می توانی بخری، می توانی بفروشی إلی آخر، کل آثار ملک، این اعتبار ملکیت است. دو: آیا می توانیم ببینیم اگر تصرف کرد بگوییم این را از بازار خریده؟ یا اگر تصرف کرد این را از پدرش ارث برده؟ ببینید! لذا آن نکته فنی من هیچ وقت فراموشتان نشود، در باب اعتبارات هم اصل را در نظر بگیرید هم اعتبار را در نظر بگیرید هم بین این دو تا باید رابطه باشد، بین تصرف و ملک رابطه تصور می شود اما بین تصرف و ارث، چه رابطه ای دارد؟ ایشان تصرف می کند پس ارث از پدرش است، این چه رابطه ای دارد؟ ایشان تصرف می کند پس حتما خریده، این چه رابطه ای دارد؟ این سیب را داره می خورد پس این سیب را خریده، شاید از روی جنگل چیده، از مباحات بوده چیده، ارث از پدرش است، دقت کردید؟ نکته فنی روشن شد؟ این مراد ما از اعتبار است یعنی می شود این تنزیل را بکند، این اعتبار را بکند و می تواند نکند، آن رابطه را هم حفظ بکنیم پس اعتبار به طور کلی در دو مورد است، هر جا در لسان دلیل قید به علم آمد آن ها احکام ظاهری است و لذا ما در باب امارات گفتیم در باب امارات جعل نیست، جعل ندارد، زید می گوید در صحن باز است جعلی ندارد که، این که در موضوعات خارجی است در احکام هم همین طور است اما در باب اصول جعل است، می گوید فرض کنید مثلا سابقا در نماز بودی با تیمم، حالا آب پیدا شد تو نماز، می گوید باقی بکن، استصحاب بکن، استصحاب مثلا بقای طهارت، استصحاب وجوب اتمام .. حالا هر چی که هست، استصحاب بکنید! خیلی خب، این استصحاب فرضش این است که جهل است، شما حکم را نمی دانید، اصلا فرض این استصحاب در جهل است لذا تمام احکام شرعیه راهش هم همین است، تمام احکام شرعیه ای که یعنی در لسان دلیل اگر آمد به این که شما مثلا مادام تعلم، مثلا افیونس ابن عبدالرحمن ثقةً آخذ عنه معالم دینی قال نعم، این را ببینید، نگفت قال نعم مادمت لم تعلم، یعنی اگر یونس ابن عبدالرحمن

گفت این حکم الهی است، درست گفته لذا مرحوم نائینی قدس الله سرّه معتقد است که در باب امارات تتمیم کشف است یعنی ببینید در باب امارات تتمیم کشف است، در باب اصول وظیفه عملی، این سرّ تفریق و ما در اصطلاح عام می گوییم هر دو حجت اند، هم اصول حجت است هم امارات، این اصطلاحات اشتباه نشود، هر جا رفت حکم روی جهل و علم می شود حکم ظاهری، هر جا حکم رفت روی خودش می شود حکم واقعی، قال مثلاً العمروی و ابنه ثقتان، فاسمع لهما و اطعهما فإنهما ثقتان، نه این که مادام لم تعلم، لذا این معیار ها روشن شد؟ معیار در باب امارات و لذا آقایان در باب، مثل آقای خوئی مثلاً من باب مثال امارات یک جور، یک نحوه از جعل می بینند، حجیت در آن جا یک معنا می کند، در باب اصول معنای دیگه

پرسش: تعبیرش لَبّی است دیگه

آیت الله مددی: تعبیر لَبّی نیست نه

پرسش: اگر خلافش هم نرسید

آیت الله مددی: خلاف علم نه، خوب دقت بکنید آقایانی که می گویند خبر ثقه حجت است تا علم به خلاف، علم به خلاف به خاطر این که خود علم حجیت دارد نه این که به خاطر این که آن از حجیت

علی ای حال این مطالب روشن بشود، پس بنابراین اگر ما گفتیم در باب اعتباریات هی اشاره می کنیم نیست دو جور نیست، یکی واقعا نیست، این یا اعتبار ادبی است یا اعتبار قانونی است، یا واقعش را خبر نداریم جهل است، آن می شود حکم ظاهری، آن جا هم اعتبار معنا دارد، آن جا اگر می گوییم نیست یعنی نیست علمی نه نیست واقعی، نمی دانیم دیروز زنده بود نمی دانیم امروز زنده است، نمی دانیم، نه این که مثلاً ظن قوی داریم به بقایش یا علم، نه نمی دانیم، در ظرف ندانستن می گوید نه الان زنده است، ببینید الان زنده است، این در ظرف ندانستن است، این رابطه دارد با دیروز زنده بود، دیروز زنده بود با الان زنده است رابطه دارد، می آید جعل می کند، البته امکان هم دارد جعل نکند، روی جهاتی که دارد جعل نکند، بگوید نه باید احراز حیات بکنیم، یا بیاید جعل محدود بکند، الان در مشهور اهل سنت عده ایشان شخصی اگر سفر رفت بعضی هایشان تا ۱۲۰ سال استصحاب حیات می کنند، مالش و

اموالش را تقسیم نمی کنند، می گویند دیگه متعارف مثلاً ۱۲۰ سال، در روایات ما در چهار سال است، آن ها هم دارند بعضی هایشان چهار سال، چهار سال، ببینید شما ممکن است بگویید بعد از چهار سال هم هنوز حالت شک هست، این جا دیگه اعتبار نمی کنید، این ظرف را بر می دارد، این معنای اعتبار است. حالا آن معنایش را من چند دفعه گفتم، این پرانتز را ببندم به عبارات ایشان برگردیم.

مرحوم آقای طباطبائی این طور می فرمایند:

جز این که اعتبار اولی نهی در باب امر اراده به فعل بود

ایشان می گوید اعتبار اولی نهی نباید، این اولی و بعد یک ثانوی معنا میکند، این کلمه اولی را اولی نخوانید، چون در فارسی اعراب و شکل نمی گذارند.

چون یک اعتبار ثانوی می گوید اسمش را اعتبار اولی گذاشته، مراد ایشان از اولی این است

جز این که اعتبار اولی نهی نباید اعتبار تعلق اراده به ترک فعل بوده باشد

یعنی شما در باب فعل اراده کردید به فعل در باب امر اما آن جا یعنی ایجاد اراده می کنید، در زید ایجاد داعی، در پسران ایجاد داعی، ایجاد اراده می کنید که آب بیاورد اما اگر گفتید مثلاً آن کتاب خطی من را نیاور، این جا نمی خواهید ایجاد اراده بکنید، مرحوم آقای طباطبائی می گوید این جا دیگه ایجاد اراده نیست،

در باب نهی ایجاد تعلق اراده به ترک نباید، البته نباید یعنی نیست یعنی امر تکوینی به اصطلاح ایشان.

برای این که انسان کاری را که با قصد و اراده خود نمی کند اگر کاری را نمی خواهد بکند حقیقتاً اراده اش اگر خودش این کار را نمی کند، فرض کنید کتاب را این جا نمی آورد، خودش اراده ندارد، حقیقتاً اراده اش به ترک و عدم فعل مراد ایشان به ترک و عدم فعل دیگری، چون ببینید در باب فعل چی بود؟ ایشان همان قاعده ای را که من گفتم خود ایشان هم الحمدلله فرمودند، ایشان می گوید شما در باب اعتباری باید یک حقیقی را، یک وجود حقیقی را اول فرض بکنید، در باب امر وجود حقیقی چیست؟ شما اراده دارید آب بیاورید، این اراده حقیقی را اصطلاحاً اراده تکوینی می گویند، شما این اراده را در پسران ایجاد می کنید این اراده تشریعی می شود،

اعتبار، می گوید اگر شما خواستید کتاب خطی این جا نیاید، در کتابخانه باشد، این جا در این اتفاق نیاید، شما اراده به آن اراده حقیقی چیست؟ وجود حقیقی، اراده به نیاوردن ندارید چون نیاوردن عدم است، اراده به عدم تعلق نمی گیرد، اگر اراده حقیقی نبود بعدا اراده اعتباری هم بعدا نمی شود چون آن فرع آن است، روشن شد مراد ایشان چیست؟ یکمی عبارات ایشان یک اغلاق خاص خودش را دارد.

برای این که انسان

ایشان از اراده تکوینی وارد شده

کاری را که قصد و اراده خود نمی کند

این اراده خود یعنی تکوینی، شما که اراده ندارید کتاب را نیاورید، اراده بر کتاب آوردن نیست لذا ایشان می گوید اگر اراده ای هست بقای کتاب در کتابخانه نه اراده به نیاوردن کتاب، ایشان می گوید اراده اولی، مراد ایشان روشن شد؟ آن اولیش این است، اولیش بقای کتاب در آن است، شما نمی گویید من اراده کردم نیاوردن کتاب را به این جا، اراده نکردید نیاوردن را، اراده شما خورده به بقای کتاب در کتابخانه.

پرسش: این دعوایش از کجا نهی از این فعل است؟

آیت الله مددی: خب همین، لذا می گوید در حقیقت اگر نهی آمد یعنی فعل آن ابقاء را بکند

پرسش: این لازمه اعم می شود

آیت الله مددی: آهان، چون می گویم عرض کردیم نکته فنی را در نظر بگیرید اعتبار تابع امر حقیقی است، اراده حقیقی داریم، اراده اعتباری، اراده حقیقی اراده تکوینی است، مال خودم، اراده اعتباری اراده تشریعی است به دیگری، مراد منه است، ایشان می گوید در فعل شما اراده آوردن آب دارید، این اراده حقیقی شماست، شما بلند نمی شوید، به پسران می گویید، ایجاد اراده، این می شود اراده

اعتباری، در ترک شما اراده به نیاوردن ندارید حقیقتش چون نیاوردن عدم است، اراده به عدم تعلق نمی گیرد، اراده شما حقیقتاً تعلق گرفته به بقای آن در آن جا.

پرسش: اگر در یک جای دیگه هم باشد مشکل ندارد ولی این جا نباشد

آیت الله مددی: می دانم، همین.

پرسش: نیاوردن از یک طرف خودش یک حقیقت است.

آیت الله مددی: عدم المضاف له حظٌ من الوجود به قول آقایان.

البته ما ان شا الله عرض خواهیم کردیم جرّ مباحث فلسفی را به این اعتبارات همین مشکل را درست می کند، مشکل کار این جاست، مطلب کاملاً عرفی است لکن چون در عرفی بودنش را به بحث فلسفی انداختند لذا هم از این راه ها پیش آمدند که عدم مضاف هست و بعد خیلی خلط شده.

برای این که انسان کاری را که با قصد و اراده خود نمی کند حقیقتاً، ببینید این حقیقتاً همان اولی است، نه این اولی نیست، حقیقتاً مراد تکوینی است

حقیقتاً اراده اش به ترک و عدم فعل متعلق نمی شود، یکمی سنگین است مطلب ایشان

زیرا اراده هیچ گاه به عدم قابل تعلق نیست

این ظاهراً مراد ایشان از هیچ گاه حتی به عدم مضاف مثلاً، این که می گویند له حظٌ من الوجود قبول نمی کند.

بلکه حقیقت اعتبار نهی

ببینید آن اولی این بود

حقیقت اعتبار نهی اعتبار عدم تعلق اراده است، شما اراده تان نیامده که کتاب این جا بیاید، نه اراده کردید عدم کتاب را،

به فعل، عدم تعلق اراده است به فعل، حقیقتش این است

ولی چون انسان پیوسته در جای عدم اراده فعل، فعل دیگری را،

بینید جای اراده اول و ثانوی ایشان این است.

اولیش این نیست که کتاب این جا نیاید، اولیش این است که کتاب در کتابخانه باشد یا کتاب جای دیگه باشد، این اراده اولی به این

تعلق گرفته چون گفته این جا نیاید این اسمش را گذاشتیم نهی، در حقیقت اولیش نیست، ثانوی است، آن کلمه اولی

کل عبارت ایشان را نگاه بکنید تا اولی و ثانوی

پس یک اراده اعتباری داریم، یک اراده حقیقی داریم، یک مراد اولی داریم یک مراد ثانوی داریم، مراد اولی بقای کتاب در جای

خودش است، این بهش اراده تعلق می گیرد، مراد ثانوی نیاوردن کتاب به این جاست، ما اگر نهی می کنیم یا اگر اراده تکوینی می

کنیم روی این است، روی ثانوی است. لکن در حقیقت این بهش اراده تعلق نمی گیرد لذا باید گفت عدم اراده، خب این مخالف با

ارتکازات عرفی ماست دیگه.

می گفتند مرحوم محقق شیروانی خیلی از همین جدلیات بلد بود، دم حوض با یکی نشسته بود هفتاد دلیل اقامه کرد که این حوض

خالی است، توش آب ندارد، طرف هم هلش داد تو آب، گفت حالا بیا آب دارد یا ندارد، غرض این که یک جوری اقامه برهان می

کنند که آدم خیال می کند

ولی چون انسان پیوسته در جای عدم اراده فعل، فعل دیگری را اراده کرده نظر مردم به همین جا معطوف شده و تصور می کنند که

انسان عدم الفعل را اراده نموده است.

ان شا الله تعالی من عرض می کنم، البته این بحث را من فقط اجمالش عرض می کنم چون بعد تفصیل وارد می شویم شاید ایشان،

چون ما ان شا الله عرض خواهیم کرد در مباحثی که امور اعتباری را می خواهیم تفسیر بکنیم چند راه داریم که ان شا الله توضیح می

دهیم، مجبوریم این جا متعرض بشویم، یکیش این است که تفسیر اراده اعتباری به اراده حقیقی، تبدیل و تفسیر یعنی اگر می خواهیم

امر و نهی و آن مباحثی را که در اصول است بفهمیم بینیم اگر اراده تکوینی باشد چیست، اراده تشریعی را از همان راه تفسیر بکنیم.

این بحث این جوری مطرح بکنیم. مثلاً اگر خواست بگوید از اتاق برو بیرون این اگر اراده تکوینی باشد چکار می کند مثلاً این شخص را می گیرد می گذارد بیرون اتاق، این شخص را می گیرد می گذارد بیرون اتاق و در اتاق را هم می بندد، این را اگر بخواهد به اراده تشریعی بگوید چی می گوید؟ می گوید از اتاق برو بیرون، این از اتاق برو بیرون در اراده تکوینی، فکر می کنم مرحوم آقای علامه قدس الله نفسه یک مقداری، البته این یک راهی است، ما این را خودش یک راهی قرار دادیم لکن با تمام این حرف ها انصافاً این مطلبی که ایشان فرمودند عدم اراده با اراده عدم یکی است حالا کار به آن، این با قطع نظر از این وجهی که ایشان فرمودند به نظر ما هم در اراده تکوینی این فرق می کند هم در اراده اعتباری و قانونی. آثار دارد، عدم اراده یک جور قابل تفسیر است، اراده عدم جور دیگری قابل تفسیر است مثلاً اگر عدم اراده باشد فرض کنید شخصی این جا هست، فرض کنید مایع خاصی هم این جاست مثلاً آب پرتقال است این برایش خوب نیست، این را شما در حقیقت اگر بگویید عدم اراده که ایشان فرمودند به نحو تکوینیش این است که اصلاً شخص را از اتاق می برید بیرون، یعنی کاری می کنید که شخص اراده ای برای آب پرتقال خوردن پیدا نشود اما ممکن است عکسش هم بکنید، آب پرتقال را اصلاً کلاً بردارید یا ممکن است دست و پای او را ببندید، ما ان شاء الله عرض می کنیم که اگر دست او را بستید که این آب را بردارد این را اصطلاحاً معنای بعث می دانیم

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: نه می خواهم بگویم حتی به لحاظ رفتاری هم این که می گوید یکی است نه به لحاظ رفتاری یکی نیست
پس گاهی اوقات شما شخص را از اتاق بیرون می برید و گاهی شخص می ماند و آب پرتقال مقابلش است دستش شخص را می بندید، گاهی اوقات دست شخص را هم نمی بندید پرتقال را بیرون می برید. ما بحثمان این است که در باب نهی در حقیقت خوب دقت بکنید حقیقت نهی یا دست بستنش است یا آب پرتقال بردن نه این شخص را بیرون ببرید، اگر بخواهید نهی را تفسیر بکنید در فهم عرفی این است.

و در باب محرمات و در باب قانون که یک مقداریش را پریروز ها به یک مناسبتی متعرض شدیم انصاف قصه در باب قانون هم همین طور است یعنی آثار قانونی هم دارد یعنی شما اگر عدم اراده بود عدم اراده با اراده عدم به لحاظ آثار قانونیش فرق می کند، این را خوب دقت بکنید این چون خیلی ظریف است و آثاری دارد، حالا من یک مقداری بعد توضیح می دهم، این رویش فکر بکنید اگر عدم اراده بود خوب دقت بکنید لازمه اش نیست که مقدماتش هم حرام باشد، لازمه اش نیست که آثار دیگر حرمت بر سائر مقدماتش بار بشود مقدمات مختلف، باز یک توضیح اجمالی را من چند بار این را عرض کردم و باز هم عرض می کنم، مقدماتی را که انسان برای یک کار انجام می دهد چون کار را فرض کنید مثلاً نستجیر بالله شرب خمر، فرض کنید تهیه پول می کند، سوار ماشین می شود برود تا آن جا، این ها را بهش می گویند اصطلاحاً مقدمه، آن چه که عنواناً همان کار نیست اما تاثیرگذار در تحقق آن هست و عمل بر آن متوقف است در خارج مقدمات می گویند.

اگر مقدمات فعل خودتان باشد فعل خود مکلف باشد بحث مقدمه حرام است، اگر مقدمات فعل دیگری باشد اعانه بر اثم است، فرق این دو تا این است، یک دفعه شما مقدمات ارتکاب حرام را انجام می دهید نستجیر بالله، این مقدمه حرام و عرض کردیم چقدر این علما در طول این چهار سال زحمت، این همه بحث اصولی کردند، اما اگر شما مقدمات حرام دیگری را انجام دادید فرض کنید انگور به این شخص فروختید و می دانید می خواهد شراب بکند و اگر شما انگور نفروشید جایی ندارد شراب بکند، انگور را از شما می خرد تبدیل به شراب می کند، این را اصطلاحاً فروش انگور را اعانه بر اثم می گویند، نمی گویند مقدمه حرام و در اصطلاح خودشان اعانه بر اثم را یک برزخی بین مسائل فقه و اصول گرفتند، مسئله فقهیه هر مسئله ای که محمول بار بشود بر یک موضوع کلی اصطلاحاً مسئله فقهی می گویند مثل الخمر نجس، الخمر حرام، این مسئله فقهیه است، مسئله اصولیه که من عرض کردم چون این را چند دفعه عرض کردم، حالا تعبیر نائینی را نقل می کنم، الان مناقشه نمی کنم، تعبیر مرحوم نائینی که آقای خوئی هم سعی می کرد این تعبیر ایشان را بیاورند، آنی که من در عبارات آقای خوئی در این تقریرات دیدم خیلی وافی نیست لذا ما هی تکرارش می کنیم.

مسئله اصولیه به تعبیر نائینی کل مسئله تقع نتیجتها کبری قیاس استنباط حکم شرعی فرعی کلی، این مسئله اصولی است، آن مسئله فقهی و این مسئله اصولی.

قاعده فقهیه کل مسئله تقع نتیجتها قیاس کبری استنتاج حکم فرعی شرعی جزئی، حکم شرعی فرعی جزئی، مثل همدیگر قاعده فقهیه فقط آخر این کلمه فرعی است آن آخرش کلمه کلی است، اعانه بر اثم با مقدمه حرام فرق می کند، مقدمه حرام را جز مسائل اصولی آوردند، هر دوی هم ماهیتا به حسب ظاهر یکی است، فقط یکی مقدمه فعل خود انسان است و یکی مقدمه فعل حرام از دیگری است، این را اصطلاحا این جوری می گویند و قاعده فقهیه برزخی است ما بین مسئله فقهیه و مسئله اصولیه، یک برزخی مابینهما است، دیگه توضیحاتش را سابقا عرض کردیم، مسائل لطیفی است روی این ها توجه کردن کار خوبی است.

اگر شما آمدید گفتید عدم اراده است ممکن است بگویید اعانه بر اثم حرام نیست، من کرارا عرض کردم در تفکر شیعی، در تفکر اهل سنت از همان قرن دوم فروش انگور به کسی که می خواهد شراب بکند به عنوان اعانه بر اثم حرام شد، اهل سنت از این راه پیش آمدند، این عنوان در روایات ما نیامده، در فتاویٰ قدامی اصحاب هم نیامده، حالا روایات ما یک چیزهایی دارد که خلاف ظاهر این هم هست، حالا بحث به آن جهتش نداریم، از حدود قرن های هشتم و نهم در عبارات اصحاب و إلا در قدامی اصحاب اعانه بر اثم نیامد، مثل علامه و این ها، اهل سنت که خیلی وقت بود اعانه بر اثم را مطرح کردند، در خود قرآن هم تعاون علی الاثم است، باب تفاعلش است، باب افعال نیست، اعانه نیست، اعانه باب افعال است، تعاون هم یعنی کلّ عون آخر باشد، هم این به او کمک بدهد هم او به این کمک بدهد اما اعانه یکی به دیگری کمک بدهد یعنی اثم را یک کسی انجام می دهد یک کس دیگری به او کمک بدهد، این را اصطلاحا اعانه می گویند اما اگر اثم را و گناه را هر دو با هم انجام می دهند لکن این گناه به هر دو مستند است هر دو عون همدیگه، کمک، یارند، تعاون همیاری است لذا عرض کردم همکاری معنا نکنید، تعاون همیاری است، این به او کمک می کند آن هم به آن کمک می دهد اثم محقق می شود، گناه محقق می شود، آن گناه در خارج محقق می شود، اصطلاحا به این تعاون می گویند، اصحاب ما هم اعانه بر اثم را از قرن هفتم و هشتم از زمان علامه به بعد مطرح کردند بعد مرحوم محقق اردبیلی هم شروع کرد مناقشه

.....
کردن که اصلا حقیقت اعانه چیست، دیگه از قرن دهم، یازدهم همین جور بگیریم بین اصحاب ما نفی و اثبات و این چی گفت، مرحوم جواهر و عده ای بعد از ایشان مثل مرحوم آقای خوئی این ها می گفتند اصلا تعاون بر اثم حرام است، اعانه بر اثم حرام نیست، اصلا اعانه بر اثم حرام نیست و ما در زندگی خیلی کار ها می کنیم، افراد می آیند از شما چیزی می خردند بعد می روند گناه انجام می دهند این ها همه اعانه بر اثم است، به کشور هایی که فاسدند مخصوصا این هایی که عنوان اسلامی هم دارند مثلا حرمین شرفین، شما آن جا سفر می کنید به این ها کمک می کنید گذرنامه و فلان، عوارض می گیرند، تایید این ها می شود، این ها همه اعانه بر اثم است و این ها حرام نیست، این اشکالات مرحوم آقای خوئی.

ما این توضیحاتش را در محل خودش دادیم، حالا تکرار نمی کنیم که بحث چیست، می گویم تا این جای بحث را ما بیشتر روی کلمات فقها آوردیم، یک قسمت بحث هم روی روایات است که آن سنگینی خاص خودش را دارد، فعلا وارد آن بحث نمی شوم نمی خواهم وارد بحث روایت بشوم، می خواهم این بحث اعانه بر اثم را در شیعه که این چطور در شیعه این دوران پر تلاطم را به لحاظ فتوا طی کرده، از قرن دوم به بعد که در کتب اهل سنت آن جور باهاش برخورد شد و در فقه ما این طور برخورد شد.

البته عرض کردم محقق اردبیلی بیشتر بحثش در سر تحقق عنوان اعانه است، ایشان می خواهد خلاصه اش این است که مقدمات قریبه اعانه است، مقدمات بعیده اعانه نیست، حالا من وارد آن، پرانتز را ببندیم، اشاره کردیم.

اگر ما گفتیم مفاد نهی عدم اراده است ممکن است به لحاظ قانونی، خوب دقت بکنید، به لحاظ قانونی عرض می کنم چون قانون باید مترابط باشد و باید منسجم باشد و باید با همدیگه به اصطلاح تناسب داشته باشد، ما تناسب قانونی را غالبا تعبیر می کنیم تسامخ، سنخیت باید داشته باشد، مجرد ترابط نیست، یک نوع سنخیت باید بین مواد قانونی باشد، اگر ما آمدیم نهی را به معنای عدم اراده کردیم تسامخ قانونی و تناسب قانونی اقتضا می کند اعانه بر اثم حرام نباشد اما اگر آمدیم اراده بر عدم معنا کردیم، خوب دقت بکنید، این نکته را الان می گویم بعد دیگه فکر بکنید چون نمی خواهم وارد این بحث بشوم، اما اگر آمدید گفتید نه، اراده بر عدم است، اگر

اراده بر عدم شد مناسب، سنخیت و ترابط قانونی اقتضا می کند اعانه بر اثم هم حرام باشد، مقدماتش هم حرام باشد چون اراده کرده
عدم را.

البته فعلا بنای اصحاب ما که از لسان دلیل در بیاورند مثلا در باب خمر روایت معروفی است که مقدمات خیلی بعیده اش هم حرام
است، غارسها دیگه ، عرض کردم از وقتی که انسان بخواهد درخت انگور را بکارد یا قلمش را بکارد، قلمش که دو سه سال لا اقل
طول می کشد، خب خیلی طول می کشد، در حقیقت این به این معناست که شارع مقدس نسبت به خمر اراده کرده، اراده کرده
معدومش بکند مطلقا، این چون انعدام مطلق شده این نتیجه اش این شده که از سه سال قبل هم مقدمات نشود و لذا طبق این معنا
وقتی که پیغمبر خواستند تحریم نبیذ در مدینه بکنند دستور دادند نبیذ ها را در خیابان بریزند، در کوچه ها ریختند، دارد که اصلا
جوی آب کلا جاری شد، این قدر خیک های نبیذ را که خالی کردند اصلا جاری شد در کوچه های مدینه. ببینید این نحوه تناسب
دارد اگر بخواهیم تفصیل، نمی دانم ملتفت می شوید؟ آن وقت این به درد شما در جامعه می خورد، این را خیال نکنید، این دو تا یک
دفعه عدم اراده است، این که مرحوم آقای، عرض کردم چون ایشان بحث های فلسفی و از دیدگاه فلسفی نگاه کرد، این که ایشان
مطلبش که اولاً که اراده عدم هم هست و آن معقول هم هست، مشکل ندارد، عدم مضاف هم نمی خواهد وارد بشود، من بحث دیگری
دارم اصلا غیر از این بحث، من می خواهم بگویم اگر شما بنا شد در اعتبارات قانونی این مطلب را در نظر بگیرید عدم الاراده یک
آثار قانونی دارد و اراده عدم آثار قانونی دیگر دارد، شما اگر عدم الاراده بود در قوانین و آثارش فرق می گذارید، مثلا ممکن است
بگویید که مقدماتش حرام نیست، خود این عنوان حرام است، چرا حرام است؟ چون اراده نکردم این انجام بگیرد، اراده ندارم، خوب
ببینید! وقتی می گوئید اراده ندارم یک بحث است، یک دفعه می گوئید اراده دارم این معدوم بشود، اراده دارم این فعل به هیچ
نحوی محقق نشود، اراده بر انعدامش گرفتم و لذا عرض کردیم مثلا شاید از مجموعه ادله در بیاید چیز هایی که مظاهر شرکند مثل
بت، مثل صلیب، این ها اراده شارع تعلق گرفته به انعدامش مطلقا، حتی اگر بتی هست که از صلیب ساخته شده، از طلا ساخته شده به
لحاظ طلا هم فروخته نشود، این مال این است که اراده به عدم است اما اگر فرض کنید مثلا یک آلات موسیقی را با طلا ساختند ،

این جا اشکال ندارد شما وزنش بکنید به وزن طلا بخرید، چون آن جا عدم اراده هست. عرض کردم ممکن است بگویید شما آن جا نحوه انعدام هم فرق می کند، اراده در هر دو وجود دارد بعدا لکن احتمال دارد که ما به خاطر مرحوم آقای طباطبائی که می گوید شما هفتان این است که کتاب در کتابخانه باشد، می گوئید این جا نیاور، این جا نیاور هدف حقیقی در کتابخانه، ما می گوئیم نه، اصلا گاهی اوقات این طوری است، وقتی هدفش این باشد عدم کتاب در این جا این یک جور است، یک دفعه مصر است که کتاب این جا نباشد، اراده کرده نبودن را، این را رویش تامل بکنید چون دیگه نمی خواهیم خیلی بعد در این جا.

بعد ایشان می فرماید اگر در نهی اگر ما این اعتبار را کردیم در باب نهی، این عدم اراده به قول ایشان، این در فروغش هم هست، مثلا میان شخص منهی و فعل منهی عنه نسبتی است مانند وجوب که حرمت نامیده می شود، عرض کردم اگر مراد ایشان این است که حرمت یک امر انتزاعی صرف است چون نسبت انتزاعی است این مطلب درست نیست، حرمت جز قوانین اعتباری است، اعتبار می شود. اگر مراد ایشان این است که نسبت اعتباری راست است، نسبت ناهی و منهی و منهی عنه و محرم و حرام اعتباری است، این هم مطلب دومی که ایشان دارند.

بعد هم مسئله ثواب و عقاب مطرح کردند که نکته اش با قبلی یکی است دیگه احتیاج به تکرار نداریم.

مطلب آخری که ایشان مطرح فرمودند فرمودند چنان که در اوائل مقاله گفته شد نسبت وجوب یا باید در همه اعتباریات از وجوب یا ضرورت خارجی گرفته شده، اصلش از آن بوده، البته این ضرورت خارجی نه به معنای آن که در یعنی مراد ایشان از خارج باید شامل اراده انسان هم بشود، مراد ایشان از خارج در این جا این است.

و از همین روی نسبت حرمت نیز از ضرورت عدم گرفته خواهد شد و قهرا در جاهایی که ضرورت وجود و ضرورت عدم هیچ کدام موجود نیست نسبت تساوی طرفین موجود و اعتبار خواهد شد نه این که، نه این نیست اگر این نبود آن نبود خواهی نخواهی اباحه خواهد شد لذا ما همیشه عرض کردیم ما طبیعتا دو جور اباحه داریم، یک اباحه به معنای عدم جعل حرمت و وجوب، یک اباحه به معنای جعل اباحه، اصلا شارع جعل کرده، مقنن جعل کرده، ما اصولا دو نحوه از اعتبار داریم.

که همانا

پاسخ پرسش: در احکام شرعیه همین طور است

که همانا اباحه می باشد، خوب دقت کردید؟

پاسخ پرسش: بله می دانم ولی جعل می شود

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين